معنا شناسی

علم تأویل - معنای معنا

*****

LOGOLOGY

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرحمن الرحیم

عنوان کتاب : **معنا شناسی**

مؤلف : **استاد علی اکبر خانجانی**

تاریخ تألیف :1387**ه .ش**

تعداد صفحه :16

بسم اللّه المعنا

۱-معنای هر چیزی ، آن چیزی است که از آن بر می خیزد و یا در درون آن پنهان است و یا ما قبل و ما بعد آن است و یا مبدأ و معاد آن است و یا بر بالای آن قرار دارد و یا در زیر آن نهفته است . پس معنای هر چیزی در هر صورت غیر آن چیز است . پس هر چیزی در خودش و به خودی خود بی معناست . یعنی هر چیزی غیر خویش است . پس هیچ چیزی برای انسان خودش نیست . یعنی هیچ چیزی وجود خودش نیست و بی وجود است . و لذا چیز بی معنا ، بی وجود است . پس معنای هر چیزی وجود آن چیز است . پس خود هر چیزی چیست ؟ یعنی ماده هر چیزی چیست ؟

۲-وجود ، معنا است .

۳-هر چیزی در مادیتش نه هست و نه نیست . پس هر چیزی ، چیزی بین بود و نبود است . و این یعنی برزخ . پس ما با جهان برزخی سر و کار داریم .

۴-بیان دیگر اینست که هر چیزی ، صورتی از عدم است که بواسطه معنائی که به آن می دهیم وجودش می بخشیم . پس انسان خالق جهان است بواسطه معرفت و معناجوئی .

۵-پس وجود ، معرفت است .

۶-و امّا خود انسان بعنوان یک چیز ، کارخانه تولید معنای جهان است . انسان معنای جهان است . یعنی وجود جهان است . و جهان همان عدم انسان است . همانطور که انسان بی معنا در تجربه مادیش از جهان جز مرگ و نیستی نمی یابد .

۷-انسان معنای جهان است . پس انسان بعنوان یک چیز مادی چیست ؟ ماده معناست . یا مادیّت معنویّت است .

۸-پس معنای انسان همان معنای معناست . انسان ، معنای معناست .

۹-جهان در انسان معنا می شود و وجود می یابد . انسان در چه چیزی معنا می شود و وجود می یابد ؟

۱۰-انسان شناسی یعنی خودشناسی انسان همان معنا شناسی است : معنای معنا !

۱۱-انسان چیست همان معنا چیست ، است . انسان همان معنای معناست .

۱۲-خیر و شر ، زشت و زیبا ، مفید و مضر ، دوست و دشمن ، کافر و مؤمن ، ظالم و عادل ، مهربان و شقی ، سیاه و سفید ، گرم و سرد ، بهار و پائیز ، شب و روز ، بالا و پائین ، مرگ و زندگی ، بود و نبود: اینها جمله معانی ای است که بواسطه آن جهان را برای خود وجود می بخشیم . این کارگاه تولید وجود از عدم است .

۱۳-ولی آیا انسان چیست ؟ من خودم چیستم ؟ زن و مرد ، زشت و زیبا ، کافر و مؤمن ، فقیر و پولدار ، خوشبخت و بدبخت ، سالم و بیمار ، جوان و پیر وو.... آیا انسان بدین وسیله معنا می یابد و برای خودش وجود می یابد و از عدم می رهد ؟ برای مدّت کوتاهی چنین است . ولی در بلند مدت هیچیک از این معانی و مجموعه ای از این معانی هم برای انسان در نزد خودش معنائی کافی نیست و به او هستی نمی بخشد .

۱۴-معنای انسان چیست ؟ معنای معنا چیست ؟

۱۵-انسان ، معناگر و معنای جهان و بلکه خالق جهان است و جهان را از برزخ و یا عدم می رهاند . ولی آیا معنای این معنا چیست ؟ معنای این خالق چیست ؟

۱۶-انسان خالق جهان است ولی نمی تواند خودش را چنان خلق کند که احساس هستی ابدی نماید و دارای معنائی جاودانه گردد . و این معنای خلافت اللّهی انسان است زیرا خدا بودن همان خالق بودن است .

۱۷-انسان باید بتواند خودش را چنان معنا کند که در این معنا ، خلقت انسانی یابد یعنی مجسمه ابدی معنا شود : معنای ابدی و برتر از کل جهان .

۱۸- انسان ، خداست . و اینست آن معنای بر حق و حقیقی و لایق انسان . خدا ، معنای انسان است .

۱۹-«خدا» معنای انسان است یعنی معنای معناست . ولی معنای خدا چیست ؟

۲۰-هر چیزی برتر از آن چیزی است که هست و این یک برتری جاودانه و بی پایان است تا آنجا که هر چیزی نه تنها مترادف کل جهان بلکه برتر از جهان شود و خود خدا شود . آنگاه آن چیز همان چیزی است که باید باشد . این افسانه معنویت است .

۲۱-معنا و معناجوئی و معنویت همان راز «بایستی» در هستی است . معنا همان بایستی هستی است . و خود انسان هم هستیِ این بایستی است : ماده معنا !

۲۲-این همان راز تعالی بی پایانِ هستی است در انسان . انسان کارگاه تعالی جهان است تا آنجا که به خدا برسد و خود خدا شود و جمال خدا آشکار شود .

۲۳-اندکی بودند که جمال خدا را دیدار کردند یعنی جمال معنا را دیدار کردند یعنی هستی را بخدا رسانیدند یا خدا را در هستی آشکار کردند یعنی به معنای معنا رسیدند ! آنهم به جمال آن . یعنی به وجود و موجودیت معنا رسیدند یعنی به معنای خود رسیدند .

۲۴-کسی که به معنای معنا برسد به خدا می رسد یعنی به معنای ماده خود می رسد و اینست خلق کردن خود به تمام و کمال . و این کمال معنویت و معنا کردن است .

۲۵-انسان معنای جهان است و خدا هم معنای انسان است . و اما خدا معنائی ندارد و هر معنائی از خدا در قلمرو فرهنگ دینی که فرهنگ خداست ناحق و کفر و شرک و تهمت است . معنای خدا در جمالش آشکار می شود .

۲۶-و اما جمال خدا چیست ؟ جمال او چه معنائی دارد ؟ جمال او معنای همه معانی جهان و جهانیان از جمله انسان و انسانهاست .

۲۷-همه چیزها و معانی در جمال اوست که دارای معانی نهائی و ابدی می شود . این جمال ، معنای آخر است . در جمال او همه معانی مصور و جاوید می شود.

۲۸-جمال خدا ، صورت معناست .

۲۹-پس قیامت کبرا و واقعه لقاءالله حاصل تلاش انسان در جستجوی آخرین معناست که معنای معناست که همان معنای انسان است بعنوان معنای جهان و معنابخش و هستی بخش عالمیان .

۳۰-و این همان خلق کردن انسان بدست انسان است . خلق انسان بدست خویشتن ! این راز معنویت و معناجوئی انسان است .

۳۱-پس معنا همان معنای خلق کردن و آفرینش است بواسطه انسان . این همان واقعه خلقت قدیم و تکوینی است که در بستر زمان کُند شده است تا مفهوم گردد.

۳۲-جهان هر آن به امر خدا و بدست انسان در حال خلق شدن است که غایت این واقعه که خلقت انسان و ظهور انسان کامل است واقعه لقاءالله می باشد که اندکی از انسانها قبل از قیامت کبرا به آن می رسند که بر زمان سبقت گرفته اند و از مصادیق «السّابقون و السّابقون اولئک المقرّبون» می باشند و مابقی بشریت در قیامت کبرا به کمال خلقت خود می رسند .

۳۳-پس داستان خلقت همان داستان معنویت انسان است .

۳۴-و اما «بی معنا» یعنی چه ؟ «بی معنا» هیچ معنائی ندارد یعنی واقعیت ندارد زیرا نه هیچ چیز بی معنائی وجود دارد و نه هیچ آدم بدون معنائی .

۳۵-پس بی معنا و بی معنائی تنها چیز و معنائی است که وجود ندارد و ممکن نیست . و آن عدم است . فقط عدم است که بی معناست .

۳۶-عدم تنها معنا و چیزی است که وجود ندارد و ممکن هم نیست و به همین دلیل انسان قادر به درکش و تصورش هم مطلقاً نیست .

۳۷-و اما به لحاظی دیگر واقعه معنا کردن هر چیزی همان واقعه محو کردن و غیبی نمودن آن چیز است تا سرحدّ عدم و معدوم کردن آن چیز . ولی چون به آستانه عدم هر چیزی که برسی بر آستانه لقاءالله رسیده ای یعنی آستانه رسیدن به معنای معنا یا آخرین معنا و جمال معنا .

۳۸-واقعه معنوی کردن یا معنا نمودن جهان ماده همان واقعه سوق دادن جهان بسوی فناست .

۳۹-سیر معنا همان سیر فناست .

۴۰-در سیر فناست که ماده ، معنا می شود و در کمال معنا به جمال معنا می رسیم که خداست . و لذا سیر الی الله را سیر فنا نامیده اند .

۴۱-پس آدم در حقیقت نابود کننده جهان است و سیر معنویت او سیر تخریب و تباهی و انهدام و اعدام جهان است .

۴۲-هر چه معنای چیزی عالیتر و نابتر باشد به وجود مطلق و ذات نزدیکتر است که آن آستانه فناست و معنای معنا و دیدار خدا .

۴۳- پس ذهن انسان بعنوان کارخانه معنا ، همان کارگاه انهدام است تا به آخر و آخرت هر چیزی برسد .

۴۴-پس خلق کردن همان واقعه معدوم کردن است . این همان قلمرو رسیدن بود و نبود به یکدیگر است .

۴۵-عالیترین معانی همانا توحید و یگانگی است و کاملترین و جامع ترین یگانگی هم یگانگی وجود و عدم است : بودِ نبود ! و این قدرتمندترین کارگاه معناست .

۴۶-وجود همان عدم است : این برترین معناست .

۴۷-ذهن و ادراک ذهنی بشر فقط قادر به فهم حد و حدود است .

۴۸-فهمیدن هر چیزی همان درک حدود هر چیزی است .

۴۹-اولین معنای هر چیزی که درک موجودیت آن چیز است همانا درک حدود آن چیز است .

۵۰-وجود در ذهن آدمی همان حدود است .

۵۱-ذهن آدمی قادر به درک بی حدودی و لا متناهی نیست .

۵۲-همچنین ذهن آدمی قادر به درک و تصور عدم نیست .

۵۳-ذهن انسان فقط موجودات یعنی محدودات را درک می کند و بس .

۵۴-ذهن انسان قادر به درک وجود و عدم نیست . این دو درکی واحد است زیرا وجود همان عدم است .

۵۵-ذهن انسان مقیم و شاهد و مرزبان بین وجود و عدم است یعنی کارگاه خلقت است .

۵۶-ذهن انسان بعنوان یک موجود ، موجودی برزخی و بلکه برزخ یاب است و جز برزخ نمی یابد .

۵۷-ذهن آدمی کارگاه ادراک دیالکتیکی است که بودِ نبود را می یابد و لذا ذاتاً دوگانه است .

۵۸-فقط ادراک قلبی و روحانی است که در سیر فنایش به وجود می رسد و لامتناهی و بی حد را درمی یابد .

۵۹-معنای نهائی و ابدی و کامل هر چیزی همان عدم آن چیز است و در عدم آن است که معنای معنا و جمال معنای آن چیز آشکار می شود و آن درجه ای از لقاءالله است .

۶۰-خدا ، خود هر چیزی است و خود هر چیزی در انهدام معنوی آن چیز آشکار می شود .

۶۱-برای درک و فهم خود هر چیزی بایستی در درون آن چیز قرار گرفت و خلیفه آن چیز شد .

۶۲-خدا باطن هر چیزی است و انسان هم خلیفه خداست و باید بتواند در باطن چیزها واقع شود تا وجود چیزها را درک کند و در چنین حالتی است که خدا را دیدار می کند یعنی جمال خودش را از درون هر چیزی دیدار می کند . در حالیکه ما هر چیزی را از بیرون در می یابیم پس خود آن چیز را در نمی یابیم یعنی معنای آن چیز را در نمی یابیم .

۶۳-برای درک و دریافت معنای وجود هر چیزی بایستی خود آن چیز شد . آدمی از بیرون جهان فقط صفات و خواصی از جهان را که بکار خودش می خورد می یابد یعنی وجهی از خود را در جهان می یابد و نه جهان را .

۶۴-انسان وقتی در جایگاه باطنی چیزی قرار می گیرد نه تنها وجود و تمامیت و خود آن چیز را درک می کند بلکه از آن جایگاه و از چشم آن چیز خودش را هم می بیند . خود را از چشم وجود جهان . خود را از چشم خدا . زیرا وجود همان خداست .

۶۵-انسان باید از ماده خودش که ماده عدم است جدا و رها و فنا شود تا بتواند وجود را در یابد و از منشأ وجود بر ماده خود بنگرد و ماده اش را هستی بخشد و از عدم بیافریند .

۶۶- انسان معنای وجود است و تا اسیر ماده وجود است مبتلا به برزخ بود و نبود است .

۶۷-یکبار که در واقعه کسوف موفق شدم از خود رها و فنا شوم و بسوی خورشید روم از آنجا خودم را دیدم . انسانی خدایگونه که پایم بر زمین و سرم به خورشید می سائید و خورشید کلاه من بود .

۶۸-یکبار دگر که از خود فنا شدم و در کوهی مقیم شدم از آنجا خودم را دیدم در جمال ماهروئی که لبخندی جاودانه بر لب داشت . با چشم خودم از بدن خودم ، خودم را در سیمای کوهستان دیدم .

۶۹-انسان به میزانی که به هستی معنا می بخشد و درواقع ماده را خلق می کند به وجود ابدی ، جهان هم او را معنا و وجود می بخشد . این همکاری انسان و جهان است .

۷۰-ولی همکاری برتر همان یاری بین انسان و خداست . انسان به میزانی که در خلق خدا تلاش می کند تا او را بیابد و معرفی کند خدا هم انسان را می آفریند و به خودش و جهانیان معرّفی می کند .

۷۱-عدم ، وجود ندارد و لذا غیر قابل فهم و تصور است . ولی آنچه را که انسان عدم می نامد همان وجود حقیقی و ناب و جاوید است . همان خداست .

۷۲-انسان بمیزانی که شجاع است یعنی از نابودی نمی هراسد خلّاق و معنوی و معنا آفرین است و بسوی خدا می رود و در نزد او هستی جاوید می یابد و با آن دیدار می کند . انسان همان است که می بیند و می فهمد .

۷۳-انسان همان معنای خود از جهان است و معنائی که از جهان و جهانیان می یابد و می آفریند . انسان خود را در حال معنا کردن جهان ، می آفریند . انسان معنای جهان است.

۷۴-انسان همان چیزی می شود که می جوید . انسان در جستجوی خدا که بالاترین معانی است مظهر معنای خدا میشود .

۷۵-انسانی که در جهان در جستجوی چیزهای خوردنی است خودش هم نهایتاً یک چیز خوردنی می شود و خورده میشود .

۷۶-انسانی که در جهان در جستجوی پول است خودش هم پول می شود و دیگران او را خرج می کنند .

۷۷-انسانی که در جهان در جستجوی چیزهای گائیدنی است نهایتاً خودش هم تبدیل به چیزی گائیدنی شده و گائیده میشود .

۷۸-آنکه در جستجوی خداست خدا از او آشکار می شود .

۷۹-همه اینها جستجوگری معانی است .

۸۰-جهان ، جهان واژه هاست . آنکه واژه ها را می شکافد تا به معنایش برسد آن معانی را در خود می یابد و میشود. ولی آنکه بسوی چیزها میرود و آنرا می شکافد در شکافتن چیزها انفجاراتی رخ می دهد و او را هلاک میکند.

۸۱-برای رسیدن به جهان ، واژه ها و نامها ، سریعترین و عالیترین و مطمئن ترین و کوتاهترین راه هستند . آنکه بسوی ماده چیزها می رود احمق است و حماقت جز این نیست .

۸۲-واژه ها خزائن وجودند . ماده ها خزائن تباهی و انهدامند .

۸۳-آنکه کلمه «الله» را می شکافد به خدا می رسد و با او دیدار می کند و متألّه می شود یعنی به معنای خود میرسد که معنای معناست .

۸۴-هر کلمه ای مادیتی دارد و ماده کلمه الله همان خود انسان است . و لذا در شکافتن خود (خودشناسی) است که انسان به خدا می رسد که معنای همه معانی است .

۸۵-انسان تنها ماده ای است که شکافتن آن منجر به انفجار نور می شود و مابقی انفجارات ناری و آتشین است و منهدم کننده .

۸۶-آدم ، ماده عدم است و لذا آدم شناسی در خود همان سیر فناست که در کمالش به جمال معنای وجود می رسد .

۸۷-انسان اقیانوس معناست . آنکه در خود می رود چون بر آید با جمال معنا دیدار می کند یعنی با خدا دیدار می کند .

۸۸-انسان ماده عدم است و خدا معنای وجود . این معنا از بطن آن ماده آشکار می شود : وجود از عدم !

۸۹-ترس انسان از خود ترسش از عدم است و این ترس منشأ همه حماقت ها و کفرها و جنایت هاست .

۹۰-معنا جویان پهلوانان جهانند و عاشقان فنا . و لذا لایقان بقایند .

۹۱-معنای هر چیزی در نام و کلمه آن چیز است و نه در ماده آن . ولی جمال معنای هر چیزی از ماده اش آشکار میشود آنگاه که ذات واژه شکافته شود .

۹۲-واژه هر چیزی درب ورود به معنای وجود آن چیز است .

۹۳-واژه ها درب های وجودند . و آنانکه کلید گشایش آنرا دارند اولوالالباب نامیده می شوند . و آنانکه بدون کلید بر چیزی وارد می شوند به آتش عدم مبتلا می شوند و این همان واقعه علوم فنی یعنی علوم مدرن و تکنولوژی است .

۹۴-برخی می پندارند که واژه ها را باید تبدیل به ورد نمود . اینها دیوانه و مجنون می شوند .

۹۵-کلید درب واژه ها ، اندیشه است .

۹۶-واژه ها دربهای چیزهایند بشرط آنکه انسان در خودش مقیم باشد تا با دستهای خودش این دربها را بگشاید . با دست دیگران نمی توان دربی گشود . این همان معضله علوم عاریه ای و حصولی است .

۹۷-علم حضوری یعنی درب چیزی را گشودن و در آن چیز حضور یافتن . ولی انسان اول باید بر خودش وارد شود زیرا وجود آدمی شاه کلید درب جهان است .

۹۸-کسی که بر خودش وارد می شود بر جهان وارد می شود .

۹۹-«نمی دانم» شاه کلید درب همه واژه هاست بشرط اینکه از کل وجود بر آید .

۱۰۰-واژه «معنا» شاه واژه همه واژه ها و درب مشترک همه واژه هاست.

۱۰۱-معنای واژه «معنا» واژه خداست . و اما معنای واژه خدا ، جمال اوست .

۱۰۲-همه معانی فهمیدنی و گفتنی و شنیدنی است الا معنای خدا که دیدنی است . و هر که این معنا را دید همه معانی را بی هیچ تفکری در دل می بیند .

۱۰۳-هر که یکبار معنای واژه خدا را دیدار کند زان پس در هر چیز و معنائی جز خدا نمی بیند زیرا جمال معنا را دیده است .

۱۰۴-ذهن انسان کوره ای است که بایستی در آن از واژه ها معنا زدائی (صفت زدائی) شود تا به ذات مطلق و بی معنای آن رسید و آنگاه هسته مرکزی آن را بمباران کرد و شکافت تا معنای توحیدی و یگانه اش آشکار گردد و این آشکار سازی جمال معناست .

۱۰۵-این صفت زدائی از واژه همان واقعه تسبیح و تنزیه و تقدیس عرفانی معانی است .

۱۰۶-و اما بمباران هسته مرکزی و بی معنای واژه چگونه است ؟ همانا ذکر و تکرار مستمر آن در دل است . و این دل است که قلب واژه را منفجر می سازد و دیدار حاصل می آید . و این مستلزم صبری جمیل است و عظیم .

۱۰۷-به دل سپردن واژه بی صفت و ظاهراً بی معنا به معنای آنرا به راکتور اتمی سپردن است و بر آن صبور ماندن تا لحظه انفجار و دیدار .

۱۰۸-هسته مرکزی هر واژه ای همانا رسیدن به معنای ذات واژه الله و خدا است . و لذا دیدار با جمال هر معنائی مرتبه ای از لقاء الله است . و این به مثابه نائل آمدن به مقام امامت است در درجات . رسیدن به امّ معانی و واژه ها . یعنی رسیدن به امامت و امیت وجود . رسیدن به ذات هستی . زیرا ذات همه چیزها و واژه ها یکی است .

۱۰۹-صفت زدائی در ذهن و به یاری اندیشه و معرفت ذهنی انجام می شود ولی شکافتن هسته ذات معنا در دل ممکن است . این شکافتن همان به یاد آوردن جمال ذات معناست به یاری نیایش ، تمرکز و عبودیت و تزکیه نفس که البته در بستر یک زندگی معنوی و باتقوا و اخلاص ممکن است یعنی یک زندگی عرفانی با رویکردی ماورای طبیعی و اخروی. زیرا که در دریده شدن آخرین پوسته معناست که هسته ذات عریان می شود . این بمانند یک انفجار نوترونی است . چرا که قیامت معنوی است یک قیامت کاملاً شخصی ، انفجاری در آرامش کامل .

۱۱۰-معنا شناسی که ما آنرا در فرهنگ حکمت یونانی مترادف با Logosophy قرار داده ایم که البته اصطلاحی ابداعی است به مثابه مغز معرفت شناسی و غایت زبان شناسی عرفانی است که طرح کلی آنرا در کتاب «سرّ واژه» ریخته ایم .

۱۱۱-معنا شناسی مرحله نهائی در معرفت نفس و سلوک عرفانی است این همان Semantics عرفانی و اسلامی است که البته این علم از ارکان معرفت امامیه است و در معرفت اسلامی به کمال خود رسیده و از حکمت یونانیان پیشی گرفته است . بانیان این مرتبه از علم همانا امامان ما بوده اند و این رکنی از ارکان تدوین ایدئولوژی اسلامی و خاصه شیعی می باشد .

۱۱۲-علم معنا شناسی به لحاظ روش شناسی بسیار شبیه فیزیک ذرات بنیادین است که نهایتاً به کشف ذرات ضد ماده می رسد . در حقیقت رسیدن به ضد ماده معنای واژه ها همان رسیدن به ذات وحدانی آنها و منشأ ازلی و عمائی است که گوئی رسیدن به عدم معنای ذات وجود است که یگانگی بود و نبود را محقق و جمالی می سازد .

۱۱۳-معنا شناسی عرفانی به مثابه کشف حجاب و عریان سازی مرحله به مرحله مفاهیم و معانی است . حرکت از صفات به ذات و حرکت از کثرت به وحدت است . این تسبیح و تزکیه و تنزیه و تطهیر و تقدیس و توحید مفاهیم و واژه هاست که مرحله اولیه آن در ذهن و مرحله نهائی اش در دل رخ می نماید و جز از اهالی معرفت نفس و عرفان عملی ساخته نیست . این از عالیترین علوم عرفانی است .

۱۱۴-در عرصه منطق مدرن حکمت اروپائی می توان معنا شناسی عرفانی را شعبه ای از پدیدار شناسی الفاظ و مفاهیم قدسی دانست که از منطق سلبی یا کاهشی بهره می جوید و تعریف ترانسدانس گوئی مترادف با انفجار ذات معانی در دل عارف است . ولی توصیف هوسرل فقط یک نظریه محض عرفانی است و راهکار عملی ندارد . راهکار آن کاملاً باطنی و مربوط به سلوک عرفانی است و نه مباحثات فلسفی حتی از نوع افلاطونی و اشراقی اش .

۱۱۵-ایده «نورالأنوار» در مکتب شیخ اشراق نیز فقط در این راه و روش مذکور است که امکان وقوع می یابد .

۱۱۶-«نورالانوار» همان انفجار ذات واژه الله در دل عارف است .

۱۱۷- به یاد می آورم که در سفری زمستانی و طوفانی به غار تنهائی ام در دازگاره حدود سال ۱۳۷۲درحالیکه کوله باری سنگین به دوش داشتم و به سختی در برف و کولاک راه می پیمودم ولی قلبم دچار طوفانی از ذکر «الله» بود که بناگاه کوهستان روبرویم در چند صد متری تنگه دازگاره متجلی شد و من با جمال ذات واژه الله روبرو شدم . این جمال ذات خود من نیز بود که بر دامنه کوه منعکس شد . جمالی زیباتر و قدسی تر از این ممکن نبود . این جمالی از نور الانوار بود که بخود من بازگشت و همان شب دریائی از الفاظ و مفاهیم قدسی را از قلبم برون افکنی نمود که بخشی از آن در کتاب «الممنوع» ثبت شده است . این انفجار معنای معنا در قلبم بود که جهان پیرامونم را مصور و متجلی ساخت .

۱۱۸-انسان ذاکر که به مقام ذکر قلبی رسیده است واژه ای را به رآکتور قلب خود وارد می کند و در این کوره شتاب دهنده به ناگاه قلب معنا منفجر می شود .

۱۱۹-معنا شناسی عرفانی هر چند که در شرح و تبیین ایدئولوژیک منجر به روش شناسی خاصی می شود ولی هرگز نمی توان بواسطه روش به راه دست یافت ولی آنکه اهل راه است روش خود را به ربوبیت غیبی کشف می کند . توضیح این روش ها فقط به این مقصود است که معلوم شود که این مکتب تماماً علمی است و نه خرافی و ورد و فوتی .

۱۲۰-معنا شناسی عرفانی در واقع غایت هرمنوتیک است به معنای تأویل واژه ها که همان دستیابی به اوّلیت و ازلیت و ذات و مبدأ مفاهیم است .

۱۲۱-معنا شناسی در طیف گسترده و تمامی ابعاد و آفاق و اعماقش بیان دیگری از وحی باطنی و نبوت عرفانی می باشد .

۱۲۲-حتی وحی جبرائیلی انبیای الهی هم در منطق و علم معنا شناسی قابل تبیین ایدئولوژیک است .

۱۲۳-اگر قرآن بعنوان کلام الله قابل تأویل است بدان معناست که خداوند برای پیامبرش ذات مفاهیم و الفاظ قدسی را در انفجاراتی عرفانی در قلب رسول آشکار کرده است و لذا کل قرآن به مثابه انفجار کلمة الله است که بقول قرآن عالیترین کلمات است . و اینک ما باید دوباره این کلمات را به مبدأ خودش تأویل کنیم و غیر از این مسئولیت دیگری نداریم زیرا کل دین و عرفان و معرفت و رشد معنوی و آنچه که حکمت نامیده می شود محصول این واقعه در درجات است و در غیر اینصورت در دین دچار نفاق و خرافه و جنون می شویم .

۱۲۴-آنچه که نفاق و خرافات مذهبی نامیده می شود که بزرگترین آفت دین و معنویت بشر در طول تاریخ است و مولد مذهب ضد مذهب گردیده است حاصل کهولت و غفلت بشری در قبال الفاظ و ایده ها و مفاهیم دینی است که از کلمات الهی بت هائی مقدس نما پدید آورده که خود ، بت پرستی پیچیده تری است .

۱۲۵-تنها راه نجات انسان از خرافات و نفاق رویکردی جدی به معناشناسی و تأویل مفاهیم قدسی است که البته در رسالت متفکرین و علمای دینی است که متأسفانه خود یکی از موانع جدی در قبال این تلاشهای عرفانی در تاریخ بوده اند و عرفا را زندیق نامیده اند .

۱۲۶-عارفان حقه ما بانیان و ادامه دهندگان راستین معنا شناسی هستند و لذا نور و حیات معنوی فقط بواسطه آنها در تاریخ استمرار یافته است و مابقی جز نفاق و جهل مرکب نبوده است .

۱۲۷-تفسیر و تأویل کتب مقدس تنها راه استمرار معنویت و معرفت دینی در تاریخ مذاهب بوده است .

۱۲۸-آنچه که قدرت شفاعت و کرامت عارفان نامیده می شود حاصل معنا شناسی عرفانی و تأویل الفاظ و مفاهیم قدسی است .

۱۲۹-آنچه که در فرهنگ دینی و خاصه قرآنی ما ، «نور» نامیده می شود حاصل انفجار الفاظ و مفاهیم قدسی در یک انسان است که او را مبدل به نور هدایت در میان مردم می کند و این تجلی نور حق از انسان است .

۱۳۰-نور ایمان ، نور یقین ، نور حکمت ، نور هدایت و غیره جملگی انواع و درجاتی از انفجارات معنوی در انسان است و نتایج معناشناسی عرفانی می باشد که در این انفجارات سواد و سیاهی الفاظ و کلمات مبدل به نور می شود و این نور در جامعه موجب بیداری دل و وجدان است . و بدینگونه است که مؤمنین و اولیای الهی را مظاهر اسماء و صفات خداوند می دانند . یعنی یک یا چند واژه و معنای قدسی از جمله اسمای الهی در دل مؤمنی عارف به انفجار و تجلی ذات می رسد و اینست که مثلاً عارفی را نور هدایت می نامیم یا نور ایمان یا نور حکمت یا نور حقیقت یا نور شفاعت و یا نور رحمت و امثالهم . و آنگاه که واژه الله در دل عارفی تأویل شود و نورش متجلی گردد او عارف کامل و مظهر همه اسمای الهی است و امامی کامل است و نور الله است . و امامان شیعه از این جمله اند . و البته هر شیعه ای و هر انسان عارفی هم قادر است به این مقام نائل آید همانطور که خود علی ع به این امر اذعان فرموده است .

۱۳۱-انبیای الهی نخستین انسانهایی بودند که به واسطه ملائک و به امر خداوند و در قلمرو معنا شناسی عرفانی و قدسی مفاهیم حقیقی قرار گرفتند و مقام نبوت به معنای با خبر شدن و مخبر شدن حاصل همین واقعه است و آن هم با خبر شدن از ذات کلمه الله بوده است و در درجات انفجار معنوی و نورانی مفاهیم است .

۱۳۲- هریک از انبیای الهی و امامان و اولیا و مؤمنان حقیقی مظهر یک یا چند تا از اسماء الهی هستند در قلمرو معنا شناسی و پدیدار شناسی عرفانی و نورانی این اسماء و معانی .

۱۳۳- همانطور که مثلاً حضرت مسیح به زعم قرآن مظهری از کلمه الله است در درجات تجلی و انفجار نورانی این کلمه در وجود مسیح .

۱۳۴- و یا حضرت محمد ص را می توان از جمله مظهر کلمه «رحمت» دانست و یا ایوب را محل انفجار معنای صبر.

۱۳۵ – وقتی در قرآن می خوانیم که مثلاً پیامبر و یا مؤمن مخلص از جانب خدا به کتاب ، فرقان ، قرآن ، حکمت ، علم ، عدالت ، نعمت و امثالهم رسیده است دقیقاً به همین معناست .

۱۳۶- این واضح است که هنگامیکه در تبیین مقام و معنای نبوّت و امامت از الفاظ بشری همچون پدیدار شناسی یا معنا شناسی وهرمنوتیک استفاده می کنیم بدان معنا نیست که مقام نبوت و امامت و وحی در وجود انبیا و امامان در حد فهم و ادراک و تفسیر کنونی بشر از این اصطلاحات می باشد بلکه این مکاشفات و اصطلاحات بشری اگر به کمال برسد می تواند بیانگر حق وجودی انبیا و امامان باشد .

۱۳۷- منظور اینست که انسان به واسطه معرفت نفس و تزکیه و عبودیت قادر است که به مقام انبیا و اولیای گذشته برسد و این وعده خود رسول اکرم است که مقام مؤمنان آخرالزمان گاه از مقام پیامبران سابق در نزد خداوند برتر است .

۱۳۸- امروزه شاهدیم که برخی از علما و روحانیون نگران معارف معنوی و دینی و عرفانی عصر جدید هستند و می ترسند که مبادا دین خدا دچار تحریف و انحراف گردد و لذا هر کشف و تجربه انسان مدرن درباره حقیقت دین و وحی و نبوت را به کلی منکر می شوند و راه تحقیق و رشد و معرفت و احیای دینی را مسدود می کنند و عملاً جامعه را در رخوت و بی هویتی و خرافه و نفاق نگه می دارند و این خطای بزرگ و نابخشودنی است . اینان معارف توحیدی و دین خدا را آنقدر حقیر و شکننده و بازیچه پنداشته اند که بیانگر ماهیت دینی و ایمانی خودشان است . دین خدا در چالش نظریات گوناگون و حتی نظریات الحادی و دجالی اتفاقاً روز به روز متجلی تر شده و حقانیت آن آشکارتر شده است و سربلند تر می آید . ترس از مواجهه و تطبیق با آرای بشری در دین بیهوده است .

۱۳۹- استفاده از الفاظ و مفاهیم و ادبیات غیر عربی موجب تخدیر و تحریف اسلام نمی شود بلکه اتفاقاً حقانیت آن آشکار می شود و اتفاقاً ضروری است که به واسطه معارف بشری به سراغ معارف الهی برویم تا حقانیت آن را در تجربیات بشر محسوس تر سازیم و اینگونه است که دین اسلام و قرآن به میدان زندگی انسان مدرن وارد می شود و با قدرت مفاهیمی که در خود دارند مفاهیم ناقص بشری را هدایت و رشد می دهند و در خدمت می گیرند .

۱۴۰-ترس از التقاط هم ترسی جاهلانه و نشانه عقب نشینی علمای دینی است که عملاً دین را در پستو و فراموش خانه حوزه ها محبوس می کنند تا به گمان خود آنرا محفوظ دارند . حال آنکه دین در عرصه حیات اجتماعی و تضارب آراء است که حفظ می شود و می بالد . مگر اینکه فرد یا گروهی با توسل به مفاهیم دینی بخواهد مال و جان و نوامیس و عزت مردم را مورد تجاوز قرار دهد که اتفاقاً به تجربه معلوم شده که داعیان اسلام ناب خطرناکتر بوده اند مثل طالبان که اسلام را در افغانستان به مهلکه کشانیده اند .

۱۴۱-دین و معارف توحیدی در هر عصری اگر نتواند زبان و منطق و فرهنگ زمان خود را بیابد و در قالب آن با مردم ارتباط برقرار نکند به قهقراء می رود و براستی سکولار می شود همانطور که شده است.

۱۴۲-ما باید نشان دهیم که همه دستاوردهای معنوی و حکیمانه و علمی و فلسفی بشر در طول تاریخ که در خارج از قلمرو دین حاصل آمده است کمال و تعالی و ثمره حقیقی و نجات بخش خود را فقط با توسل به معارف الهی بدست می آورد .

۱۴۳-باید نشان داد که دین فطری و امّی ذاتاً با دین عرفانی و قرآنی و وحیانی هم سو است . و بایستی معارف حقه بشری را با معارف توحیدی و وحیانی گره زد و آنرا در خدمت احیای معنوی بشر گرفت . و این تلاشی است که ما در آثارمان به آن مبادرت کرده ایم .

۱۴۴-در اصول کافی مواجه با صدها مورد از تلقین ذکر از جانب امامان به مؤمنان هستیم که این مقدمه ای بر معناشناسی است که البته اگر بهمراه معرفت و اخلاص و تمرکز نباشد نه تنها خاصیتی ندارد که موجب نفاق و جنون می شود .

۱۴۵- معضله تلقین ذکر در شرع و نیز در طریقت عرفانی چیزی جز رویکردی عرفانی به معناشناسی نیست . فی المثل گفته شده که اگر کسی ده بار بگوید «یاالله» دعایش مستجاب می شود . مشابه همین مسئله درباره صدها آیه و اسمای الهی در احادیث ما وجود دارد که متأسفانه جز کاربردی خرافی و ابزاری ندارد و حاصلی معکوس ببار آورده است زیرا اصلاً این معنا درک نشده است و علمای ما هم یا خود نفهمیده و یا برای مردم شرح نکرده اند .

۱۴۶-فی المثل این آیه از قرآن را بنگرید که خود یکی از زمینه های نفاق و خرافه در میان مسلمانان بوده است : ادعونی استجب لکم ! یعنی بخوانید یا دعوت کنید مرا تا به شما پاسخ دهم . ولی این آیه عرفانی که شاهراه معنا

شناسی و کشف و شهود عرفانی در قرآن است به عنوان دکان کسب و کاری به درگاه خداوند شده است و به این معنا تلقی شده که هر چه می خواهید بگوئید تا به شما بدهم : پول ، ثروت ، قدرت ، شهرت ، شهوت ، آرزوها وو.... . و چون هرگز این نگرش به حاصل نمی رسد لذا موجب بر باد رفتن ایمان شده و ایجاد نفاق می کند . در حالیکه منظور اینست که مرا به اسمای من بخوانید تا این اسماء در وجودتان تبدیل به جوابی نورانی و روحانی شود و این بمعنای اجابت دعوت از خداست در خویشتن .

۱۴۷-ما می پنداریم که مثلاً رحمت خدا را طلب کردن بمعنای افزوده شدن ثروت و شهرت و سلامت و دنیای ماست . درحالیکه کسی که خالصانه و با معرفت خداوند را به اسم «رحیم» بخواند واژه و معنای رحیم در دلش شکوفا شده و وجودش را غرق در نور رحمت خدا می کند و از دنیا بی نیاز ساخته و خود مهد رحمت برای خلق می شود و در واقع خودش به درجه ای انسانی رحیم می گردد . این است معنای دعای معروف در قرآن و اصلاً هر دعائی و ذکری جز این نیست.

۱۴۸-پس می بینیم که معنا شناسی از اصول و ارکان همه مذاهب الهی از قدیم تاکنون بوده و اساس دعا و نماز و نیایش است . «ذکر» در قرآن که شاه واژه همه مفاهیم قرآنی است و اصلاً قرآن کتاب ذکر است دقیقاً به همین معناست . یعنی قرآن کتاب معنا شناسی است و معنویت در دین جز این نیست و دین بی معنویت و معنا شناسی مهد خرافه و نفاق و تخدیر و مذهب ضد مذهب و کانون سلطه شیطان در بشر است.

۱۴۹-کسی که خدا خدا می گوید ولی منظورش نان و آب و خواسته های دنیوی است این همان شرک است که قلمرو ابطال دین در بشر است و مهد خرافه و نفاق می باشد . ولی اگر کسی خدا خدا می گوید و منظورش از خدا ، نان نیست آنگاه وارد بر عرصه معنا شناسی و ذکر شده است و واژه خدا در دلش موجب انفجار نورانی و روحانی می شود و او را انسانی نورانی و روحانی می سازد و خدا در او حاضر می شود و انسانی خدائی می گردد.

۱۵۰-این رساله که پیش روی دارید در حد اطلاع بنده ، نخستین رساله ای اصولی و بنیادین است که علم تأویل یا هرمنوتیک اسلامی یا بقول اروپائی ها علم **Semantics** دینی به نگارش آمده است که برای همه مبتدیان این علم قابل استفاده است و بلکه برای علمای دینی هم چه بسا تازه گی دارد . و این گامی در تولید علوم اسلامی است .

۱۵۱- چه بسا علما و روحانیونی که از علمی و منطقی کردن و مفهوم سازی معارف کلیدی دین به زبان عامه هراس دارند . بنظر بنده بیش از آنکه ناشی از خطر التقاط و تحریف دین باشد حاصل بخل و دکانداری دینی می باشد . از همان نوعی که در مقابله با دکتر شریعتی شاهدش بوده ایم .

۱۵۲- دکتر شریعتی را بایستی از پیش کسوتان تولید علوم اسلامی و معنا شناسی عرفانی در عصر ما دانست که با شجاعت تمام این راه را گشود و ما در ادامه همان راه در حرکتیم هر چند که این راه نوین سالهاست که مورد تهاجم و تخریب واقع شده است و قربانی عظیمی نیز داده است . این راه در طول تاریخ همواره خونین بوده است . و عرفا با خون خود این راه را مفتوح نگه داشته اند .

۱۵۳-دشمنان قسم خورده معنا شناسی عرفانی چه کسانی هستند ؟ بدون شک کسانی که از نفاق و شرک و خرافات مردم تغذیه می کنند و راز بقای آنهاست این ظلمت واژه ها و مفاهیم کهن و قدسی مذهب . تجارت این مفاهیم و الفاظ دربسته و لاک و مهر شده و افسانه ای در طول تاریخ همواره در دست ملایان مذاهب شرک بوده است .

۱۵۴-طبق روایات دینی نخستین کسی که حامل علم تأویل و معنا شناسی عرفانی بود حضرت آدم بود که خداوند همه اسماء خود را در او نهاد و عداوت ابلیس با آدم فقط از این رو بود و بس . و لذا همه مکرها و دسیسه های شیطان با آدم این است که چگونه او را از این علم باز دارد و به خرافه و پرستش الفاظ ظلمانی بکشاند و منافق سازد . و لذا نخستین دشمن و دشمن دائمی علم معناشناسی شیطان است و لذا هر که با این علم عداوت کند شیطانی است .

۱۵۵-طبق روایات دینی نخستین کسی که این علم را تعلیم داد و اشاعه نمود نیز حضرت ادریس بود که به زبان یونانی هرمس نامیده می شود و علم هرمنوتیک هم بر آمده از این نام است . و می دانیم که مردمان چه بلائی بر سر آن حضرت آوردند و بارها او را به اشکال گوناگون کشتند و خداوند زنده اش کرد و عاقبت به ملکوت آسمانها عروج نمود و از انبیای زنده است همچون مسیح ع که در تاریخ بارها بازگشته است و درواقع عرفا و علمای این علم به مثابه رجعت مکرر حضرت ادریس بوده اند .

۱۵۶-علی ع را بایستی به نوعی ادریس زمان خودش دانست که در این علم منحصر بفرد بوده است و همو می فرماید که واژه ها در نزد اهل معرفت زیر و رو می شوند . این یکی از مراحل اولیه علم معنا شناسی و تأویل است .

۱۵۷-واژگون سازی مفاهیم واژه ها که بمعنای انقلابی در ذات فرهنگ و اندیشه و معرفت بشر است و بمعنای راستین انقلاب فرهنگی است از رسالت عارفان در هر عصری می باشد که موجب احیای معنویت و انهدام ظلمت و نفاق معنوی می باشد . زیرا یکی از ویژگیهای نفاق فکری همانا واژه گون سازی مفاهیم دینی است که عارفان یکبار دگر این مفاهیم وارونه را واژگون می کنند و بر جای خودش قرار می دهند که این به معنای عدالت فرهنگی و فکری و معنوی است زیرا بقول علی ع عدالت بمعنای قرار دادن هر چیزی بر جای خودش می باشد .

۱۵۸-بنابراین شاهدیم که معناشناسی و تأویل چه رابطه تنگاتنگی با عدالت در ریشه ای ترین مفهومش دارد که عدالت مفاهیم است . زیرا ظلم در مادی ترین صورتش که استثمار و ستم اقتصادی و ربا است در همه جا دقیقاً دعوی عدالت و مساوات می کند و دم از رفاه و پیشرفت میزند . در واقع آنچه که در نزد عامه بشریت و مخصوصاً جوامع منافق ، عدالت نامیده می شود ، عین ستم است . همانطور است درباره آزادی و سائر مفاهیم کلیدی فرهنگ و اخلاق .

۱۵۹-بنابراین یک انقلاب عادلانه و نجات بخش ممکن نیست الا بر اساس یک انقلاب در معنا و انقلابی هرمنوتیکی در جامعه . همانطور که مثلاً انقلاب اسلامی ایران حاصل تلاشهای هرمنوتیکی و معناشناسی کسانی چون دکتر شریعتی بود که متأسفانه پس از پیروزی از حرکت باز ایستاد و بلکه دچار عداوت و انکار شد که موجب اینهمه بدبختی گردید .

۱۶۰- مهمترین و ریشه ای ترین موضوع از انقلاب هرمنوتیکی و تأویلی کلمه «وجود» است که جایش را به عدم می دهد و لذا به لحاظ عرفانی راه معناشناسی را وادی یا سیر فنا هم نامیده اند زیرا آنچه که در نزد عامه مردم وجود نامیده می شود فنا است و بالعکس . این اولین گام در معناشناسی است که همه الفاظ و مفاهیم را شامل می شود از جمله کفر و ایمان ، ظلم و عدل ، محبت و شقاوت ، خدا و شیطان و خیر و شر و باید و نباید و راست و دروغ .

۱۶۱- مجموعه آثار ما این مرحله از انقلاب تأویلی و هرمنوتیکی در معناشناسی را به انجام رسانیده است.

۱۶۲-علم تأویل و معناشناسی در واقع علم رستاخیز کلمه است .

۱۶۳-در میان همه اصطلاحات موجود در فلسفه اروپائی هیچیک را به تنهائی مترادف با علم تأویل و معناشناسی نیافتم و لذا مبادرت به ابداع اصطلاح **Logosophy** نمودم . در فلسفه یونانی **Logos** مترادف «معنا» است و **Sophy** هم مترادف حکمت ، شناخت ذاتی و راز می باشد . همانطور که مثلاً **Logotherapy** را «عرفان درمانی» ترجمه کرده ام هر چند که عرفان درمانی دارای مفهوم بسیار عمیق تر و وسیعتر است و **Logotherapy** اروپائی فقط گامی مقدماتی در عرفان درمانی تلقی می شود . این مسئله شامل حال هرمنوتیک و **Semantics** هم در قبال علم تأویل و معناشناسی عرفانی می شود . پس این مترادفات اصلاً به معنای این – همانی نیست . این بمعنای حول دادن و کشانیدن معارف بشری بسوی معارف الهی است و پیوند زدن ذهن بشر به ذهن خداست .

۱۶۴-آنچه که زندگی دینی و معنوی نامیده می شود چیزی جز بستر سازی و آماده گی وجودی برای ورود به معناشناسی نیست . دین و شریعت و عباداتی که موجب ورود فرد به معناشناسی و علم تأویل در درجات نشود همان مذهب نفاق است که کفر ریائی و بلکه کفری تو در توست که بدترین دشمن دین و معنویت است .

۱۶۵-احکام عملی دین و فضائل دینی موجب شرک زدائی و صفت زدائی از نفس و روان و اندیشه انسان می شود و آنگاه نماز و عبادات و ذکر و دعا همان آستانه معناشناسی و علم تأویل است . و اینست که در قرآن فقط مؤمنان امر به اقامه صلوة شده اند و نماز غیر مؤمنانه موجب فویلٌ للمصلین (وای بر نمازگزاران) است . و انسان مؤمن انسانی است که دارای زندگی صادقانه و با عصمت و عزت نفس و تقوی و عدالت و گذشت و سخاوت و قناعت و صبر و جهاد با ستم و مراقبه نفس است . و چنین انسانی است که در خداخدا گفتن خود خدا را منظور دارد و نه چیزهای دیگری . و چنین انسانی در بکارگیری و ذکر اسمای الهی و نماز بر دانشگاه معنا شناسی و تأویل مفاهیم الهی قرار می گیرد .

۱۶۶-فهم اروپائیان در عصر جدید یعنی کسانی همچون هوسرل ، هایدگر و امروزه پالمر که در رأس جنبش هرمنوتیکی و پدیدار شناسی بر آستانه عرفان و علم تأویل اسلامی قرار گرفته اند بقدری پیچیده و مجرد و گاه

مالیخولیائی است که ما را به یاد علم جفر و علوم غریبه و خفیه در هندوستان می اندازند که گاه با مفاهیم اسلامی هم مخلوط شده است و التقاط یعنی این . که علمای متعهد ما در قبال آن ساکت بوده اند . در حالیکه این التقاط هندی – اسلامی مهد اکثر خرافات در جهان اسلام بوده اند که گاه دعوی عرفان و اسرار الهی هم می کند . و از این معجون در طول تاریخ تا به امروز جز شیادی و فریبکاری حاصل نیامده است و در غرب هم کمابیش با توسل به جوکی گری هندی چنین وضعی رخ نموده است که مکاتب رنگارنگ عرفانی موج نو حاصل این مالیخولیا و التقاط جنون آمیز است که در کشور ما هم پیروانی دارد . دکانهائی که دارای درآمد سرشاری می باشند که یکی از آنها انرژی درمانی و عرفان حلقه است .

۱۶۷-تمام بن بست جنون آمیز مکتب پدیدار شناسی و هرمنوتیک در اروپا حاصل انکار احمقانه دین و معارف توحیدی است و لذا تعاریف بسیار مشعشع هستند ولی عملاً از آنها هیچ بر نمی آید الا بحث های آکادمیک .

۱۶۸-هایدگر که از خدایان پدیدار شناسی و هرمنوتیک است بوضوح در تعریفش از این علم بس کهن و منقرض شده که قصد احیایش را دارد از نوری سخن می گوید که در ذات واژه هاست که خودبخود آشکار می شود و ذات مفاهیم را معجزه وار پدیدار می سازد . ولی هرگز قادر نیست که از ماهیت این نور کمترین تعریفی ارائه دهد و لذا عاقبت متوسل به اسطوره شناسی یونانی و خرافات عهد دقیانوسی می شود و این عجب است .

۱۶۹-هرمنوتیک و پدیدار شناسی اروپائی در تبیین فلسفی بسیار پیشرفته است ولی در تدوین ایدئولوژیک و ارائه راهکار و روش شناسی کاملاً عقیم است زیرا دین و عمل دینی و تزکیه نفس و تحول روحانی را منکر است .

۱۷۰-کفر و الحاد فلسفه اروپائی تا آنجاست که پدیدار شناسی و هرمنوتیک را بکلی از علوم انسانی جدا ساخته و تبدیل به یک فن مجرد نموده که فقط بازی محض با الفاظ است . و این بدان دلیل است که اگر بخواهد این علم را که انسانی ترین علوم است در جایگاه انسانی اش بنشاند مجبور است که الوهیت و اشراق و روحانیت را به میان بکشد و دین را تصدیق کند و چون انکار می کند لذا عقیم شده است و این علم از زمان هوسرل تا کنون حتی یک گام به پیش نرفته است . و این وظیفه یک عارف مسلمان است که اروپا را از این تعصب کور نجات بخشد و محصول فرهنگی آنرا با معارف اسلامی پیوند زند و متفکران اروپائی را هم نجات بخشد .

۱۷۱- عقلانیت محض متفکران بزرگ اروپا و خاصه آلمان را به آستانه دین و عرفان کشانیده است ولی چون هنوز در انکارند در پشت درب آن مانده و مرده اند . این بدان معناست که معرفت محض غیر دینی هم به دین و معارف توحیدی می رسد همانطور که خداوند هم عاقلان را لایق دینش می داند .

۱۷۲-هوسرل و هایدگر و گادامر در پدیدار شناسی و هرمنوتیک از معجزه ای بنام ترانسدانس سخن می گویند که موجب تجلی ناگهانی ذات پدیده ها و معانی می شود که نورانی است و این همان اشراق و تجلی ذات است که بدون ایمان و عرفان عملی ممکن نمی شود . آنها فهمش را دارند و عملش را ندارند و ما مسلمانان عملش را داریم و فهمش را نداریم . از پیوند این دو ، هر دو بهره ای عظیم می یابند که یکی از بهره هایش وحدت فرهنگی اسلام و مسیحیت است و یا اسلام و غرب . هر چند که ما در عرفان و قرآن و احادیث ائمه اطهار دریائی از معرفت داریم که از آن غافلیم و ذاتاً از اروپا بی نیازیم . ولی اروپا ، بیانی مدرن دارد که ما نداریم . بنده در مدرنیزه کردن منطق عرفانی و دینی بدون استفاده از فرهنگ فلسفی غرب و فقط با اتکاء به معارف امامیه موفق به تبیین ایدئولوژیک به زبان امروز جامعه اسلامی شده ام و این بدان معناست که این شدنی است و باید کار کرد و اتکاء به نفس اسلامی داشت که متأسفانه اکثر علمای ما ندارند و لذا از معارف فلسفی غرب می هراسند که مبادا کم بیاورند و از دست بروند .

۱۷۳-آنچه که امروزه در جامعه ما به «تولید علوم اسلامی» موسوم است درب ورودش جز معناشناسی و علم تأویل نیست . مطالعه و درک هرمنوتیک و پدیدار شناسی اروپا بما این شهامت را می دهد که به منابع اصیل تأویلی و معناشناسی خود رجوع کنیم و هراس تحجّر نداشته باشیم . اگر چنین کنیم نخستین گام را برداشته ایم وگرنه بمانند آقای رحیم پور ازغدی از یک طرف دم از تولید علوم اسلامی می زنیم و هیچ کاری جز تحقیر پدیدار شناسی و هرمنوتیک اروپا هم نداریم و گوئی در اثبات این امر که علوم غربی از اسلام بهره گرفته اند می توان دارای هویتی مدرن شد و جوانان را از پوچی نجات داد .

۱۷۴- اگر بزرگترین مشکل معنوی جوامع اسلامی همانا بی هویتی حاصل از نفاق است این نفاق بین معنویت و معناشناسی ماست . معنویت بی معنا: اینست کل مسئله ما !

۱۷۵-یکی از کلیدی ترین مفاهیم عقیم شده و منافق و مالیخولیائی در فرهنگ ما همین واژه «معنویت» است که بدلیل بی معنائی تبدیل به مقادیری ادا و اطوار و نمایشات سینمائی و تأتری شده است .

۱۷۶-شاید هیچ جامعه و فرهنگی امروزه در جهان به اندازه جامعه ایرانی دچار بحران واژه «معنا» نباشد . هیچ معنائی به اندازه خود واژه «معنا» در فرهنگ اسلامی و خاصه جامعه ما دچار بی معنائی و بحران نیست .

۱۷۷-سقراط حکیم که یکی از بزرگترین بانیان معناشناسی و علم تأویل و پدیدار شناسی در تاریخ جهان است حدود ۲۵ قرن پیش در دادگاهی که محاکمه می شد به جرم معناشناسی ، نیاز مبرم جامعه یونان عصر خود را به تعریف دوباره واژه ها و مفاهیم الفبائی اخطار می داد که کسی نفهمید و بالاخره او را کشتند . و یکصد سال بطول نکشید که دموکراسی نوپای یونان تبدیل به وحشیانه ترین استبداد شد و منهدم گردید . نیاز جامعه ما به معناشناسی نیز بمراتب مبرم تر است .

۱۷۸-معناشناسی خاصه در آخرالزمان که عصر انهدام مفاهیم سنتی و تاریخی است یک نیاز فلسفی و فانتزی و تعارفی نیست بلکه نیازی حیاتی و راز بقای ملل در این عرصه است .

۱۷۹-یکبار دگر اصل این علم را هجی می کنیم : معنی یعنی چه ؟ وقتی که می پرسیم «یعنی چه؟» منظورمان چیست ؟ جستجوی معنای یک چیز یک واژه یک سخن یک واقعه یک پیام و یک مصیبت و درد به چه معنائی است ؟ معنای یک چیز با خود آن چیز چه رابطه ای دارد ؟ ما از معنای یک چیز چه انتظاری داریم ؟ که ما را ارضاء کند . ارضاء شدن در قبال یک معنا چه معنائی دارد ؟ یعنی مشکلی از ما را برطرف کند و نگرانی ما را رفع نماید . پس معنای یک چیز تخدیرش در روان و اندیشه ماست : آرامش ! آیا اینست معنای هر چیزی ؟ بنابراین دیگر به معنا نیازی نیست زیرا صدها داروی آرام بخش و مخدر و روانگردان وجود دارند که جملگی جایگزین «معنا» هستند . عصر تخدیر و خودفریبی و اعتیاد و جنون و مالیخولیا همان عصر بی معنائی واژه معناست . بحران واژه «معنا» است که بشر مدرن را بسوی خود تخدیری و خود دیوانه سازی کشانیده است تا سرحد خود کشی .

۱۸۰-بدینگونه شاید اندکی به حقیقت و ارزش معناشناسی بعنوان مبرم ترین نیاز حیاتی بشر پی بریم .

۱۸۱-تمام فجایع انسان مدرن ریشه در بحران واژه «معنا» دارد . یعنی انسان مدرن معنای معنا را گم کرده است و بی معنا شده است به معنای واقعی کلمه . یعنی در مواجهه با هر چیزی به جستجوی معنای آن نیست فقط به جستجوی رفع آن و تخدیر و راضی کردن خودش است .

۱۸۲-آیا می توان «معنا» را مترادف خود-ارضائی روانی دانست . بدین طریق یک امر معنوی آن است که انسان را ارضاء کند یا انسان را از شر چیزی رها کند .

۱۸۳-از آنجا که امروزه هر چیزی اساساً و عمدتاً یک شر و گرفتاری است پس معنای هر چیزی آن است که انسان را از آن چیز جدا و منفک سازد و بیگانه نماید . بدین طریق معنویت یعنی تنهائی و انزوا و بیگانگی انسان از جهان. و نهایتاً از آنجا که منشأ شرارت و عذاب روح و روان خود انسان است پس معنای انسان هم همان بیگانگی انسان از خودش است . و این معنا فقط از مواد روانگردان و مخدرات جدید بر می آید .

۱۸۴-پس آخرین معنای انسان عبارت است از خود - فراموشی و انهدام و فنای انسان . پس معنا عبارت است از نابودی و نابود سازی جهان و سپس خویشتن .

۱۸۵-پس ترمینال همه معانی به نابودی می رسد . معنا یعنی فنا !

۱۸۶-و این حاصل نابودی معنا در انسان جدید است . نابودی و فقدان معنا موجب نابود سازی جهان و خودکشی انسان است .

۱۸۷-پس بهتر است باور کنیم که انسان مدرن نیازی حیاتی تر و برتر از معناشناسی و احیای واژه «معنا» ندارد .

۱۸۸-پس آنچه که «نجات» نامیده می شود اگر قرار است واقعه ای انسانی باشد و نه آسمانی ، چیزی جز احیای معناشناسی و بطور دقیقتر احیای واژه «معنا» نیست . نجات «معنا» همان نجات انسان است زیرا انسان همان معنای معناست .

۱۸۹-این رساله را باید حداقل دوبار و هر بار با صبر و تأمل مطالعه کنید تا نوری از معنا در شما رخ نماید : معنای معنا !

۱۹۰-پس درب ورود به علم معناشناسی همانا معنا کردن واژه «معنا» است و این درب نجات انسان مدرن است که دردی جز بی معنائی ندارد .

۱۹۱-بزبان ساده انسان مدرن نمی داند که منظورش از «معنا» چیست زیرا فهم او از «معنا» او را به نابودی جهان و سپس خودش کشانیده است . و این تنها معنای واژه معنا در فرهنگ مدرن بشر است : معنا یعنی فنا !

۱۹۲-پس بیائیم واژه «معنا» را از فنا نجات دهیم تا خود نجات یابیم .

۱۹۳-قبلاً نشان دادیم که برحسب فرهنگ جاهلانه بشری معناشناسی عرفانی «وادی فنا» نامیده شده است حال آنکه در حقیقت همان وادی وجود جاوید است . حال انسان مدرن جبراً بر آستانه فنای واقعی رسیده است و معنائی جز فنا نه می شناسد و نه می خواهد . پس بشریت در آخرالزمان بیش از هر دوره ای در تاریخ نیازمند و مستحق و آماده معناشناسی عرفانی است به عنوان تنها راه نجات و بقا . آیا مفهوم است ؟

۱۹۴-در حقیقت ناجی موعود به لحاظ معرفتی همان «معنا» و معناشناسی است و یا اینکه ناجی کسی است که برای انسان در حال خود براندازی و خودکشی حاصل از بی معنائی ، معنا را به ارمغان آورد .

۱۹۵-انسان امروز انسانی بی معنا نیست بلکه ضد معناست . و همه مصائب مدرن حاصل نبرد انسان با معناست . یعنی انسان مدرن معنای هیچ چیزی را نمی خواهد . این نبرد او را با تمامیت حیات و هستی خود به بن بست و عداوت کشانیده است . چرا ؟ زیرا انسان چیزی جز معنا نیست . انسان معنای جهان است و خود نهایتاً معنای واحده همه معانی است .

۱۹۶-انسان بی معنا ، انسان بی وجود است . و انسان ضد معنا انسان ضد وجود است یعنی انسان ضد انسان ! اینست انسان مدرن !

۱۹۷-پس ناجی باید خود مظهر و مجسم «معنا» باشد . یعنی اسوه انسان ! آیا نه اینست !

۱۹۸-ناجی باید نور معنا و معنای همه معانی باشد یعنی جمال معنا !

۱۹۹-این ظهور بخودی خود نجات بخش انسان است .

۲۰۰- معنای انسان ، خداست . پس ناجی ظهور خدا از انسان است که نور معناست .